



زنده باد حاکمیت مردم

شنبه ۱۰ مردادماه ۱۳۸۸

مرگ بر دیکتاتور

۲۵ خرداد ماه امسال مفقود شد و تا زمان تحویل جسد نشانی از وی در فهرست دادرسی انقلاب، زندان اوین و نیز مراکز درمانی موجود نبود.

خواهر وی پیش از این چند بار به کهریزک مراجعه کرده بود، اما اثری از جسد برادرش که سی و یکم خرداد تحویل پزشکی قانونی شده نیافته بود. بر طبق گفته‌های شاهدان عینی بر روی سینه‌ی بهزاد مهاجر آثار اصابت گلوله مشاهده شده است.

پیکر گلوله خورده بهزاد مهاجر به خانواده اش تحویل داده شد

پیکر بهزاد مهاجر، از جانب‌باختگان اعتراضات مردمی اخیر ایران ظهر دیروز، شنبه، دهم مرداد ماه ۸۸ در سردخانه کهریزک به خانواده‌اش تحویل داده شد.

بهزاد مهاجر، ۴۷ ساله در جریان راهپیمایی مسالمت‌آمیز

جمعه مورخ ۹ مردادماه، یک صد و سه شهروند بازداشت شده در اعتراضات و تجمعات روز پنج شنبه شهر تهران از اماکن مختلف به زندان اوین منتقل شدند.

اکثر این بازداشت شدگان به قرنطینه ۷ و بندهای ۲۴۰ و ۲۴۱ این زندان منتقل شده اند، هر چند گزارشی از انتقال تنی از آنان به بند ۲۰۹ نیز دریافت شده است.

لازم به ذکر است هنوز اسامی این بازداشت شدگان جهت پیگیری خانواده ها در دادگاه انقلاب یا زندان اوین اعلام نشده است.

یک صد و سه تن از بازداشت شدگان روز پنج شنبه در تهران به زندان اوین منتقل شدند.

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران - علیرغم اینکه منابع دولتی بازداشت شدگان اعتراضات روز پنج شنبه تهران را پنجاه تن اعلام داشته بودند، بنا به گزارشات دریافتی، روز

در یادبود چهلمین روز شهادت ندا و دیگر جانب‌باختگان جنبش مردمی حکومت نظامی دوباره درهم شکست

نبرد در هر کوچه، نبرد در هر خیابان



شکل می گیرد. در فرآیند اعتصابات موضعی خواسته های مردم نیز شکل شفاف تر و ملموس تری خواهند گرفت. برای مثال می توان به چند قلمرو اشاره کرد. در حوزه مطبوعات و رسانه ها، سانسور کنونی حاکم بر مطبوعات به حد خفقان آوری رسیده است. سانسوری که مشابه سانسور مطبوعات رژیم سلطنتی در دوران حکومت نظامی است. واکنش آن روز روزنامه نگاران و کارکنان و کارگران مطبوعات در اعتصاب با هدف لغو و برچیده شدن سانسور مطبوعات، توانست تأثیری مهم بر جامعه بگذارد و خواست آزادی بیان و رسانه را به صورت نیرومند در جنبش تقویت کند. یا در قلمروی وکلا، بخشنامه جدید قوه قضاییه که استقلال کانون وکلا را به کلی از بین می برد، مشکلی ملموس و واقعی برای همه وکلا است که شاهرودی در پی اعتراضات، آن را به مدت شش ماه به حالت تعلیق درآورده است. تحصنی جمعی به منظور لغو کامل این بخشنامه می تواند استقلال کانون وکلا را محفوظ بدارد و بحث هایی درباره ی استقلال کامل نظام دادگستری از حاکمیت را دامن بزند.

خواسته های معیشتی کارگران بخش های تولیدی که امروزه در مقیاس گسترده از سوی حاکمیت لگدکوب می شود می تواند نه تنها به سازمان یابی کارگران کمک کند، بلکه حق زندگی شرافتمندانه و رفع تبعیضات طبقاتی را به صورت پرنرنگ در جنبش عمومی مردم به صورت یک خواسته مشترک درآید.

تشکل یابی و سازمان یابی مردم در دل همین روزهای فشرده و تعیین کننده رشد می کند و می بالد. خواسته های مردم و مطالبات آنها در دل مبارزه شفاف می شود و وضوح می یابد. در بحث ها و گفتگوهای جمعی و مشترک، بر سر مسائل کلی اجتماع از یکسو، و نیازها و مسائل روزمره و خاص محیط کار از سوی دیگر، اعتصاب عمومی همچون رژیای عمومی زیباست و کمر کودتا را خواهد شکست. سیستم کنونی از ما می خواهد که رویاهای خود را کنار بگذاریم و به زندگی واقعی مشقت بار تحت فاشیسم اسلامی ادامه دهیم. اما این روزها ما قدرت رویاها را به چشم دیده ایم.

های کاری، و مواردی مشابه امکان واقعی سازماندهی یک اعتصاب عمومی را در کشور به حداقل رسانده است.

مسأله دیگر عدم شفافیت هدف و خواسته اعتصاب عمومی است. پس از حضور میلیونی مردم در خیابان ها و به خیابان آمدن مردمی که خواسته ها و مطالباتی بسیار عمیق تر و ریشه ای تر از رهبران سیاسی اصلاح طلبی دارند که درحال حاضر بیشترین امکان تماس و ارتباط را با مردم کشور دارند (در مقایسه با فعالین سیاسی خارج از حاکمیت) ، رهبران سیاسی اصلاح طلب از تعیین کردن هدف معین برای حرکتی همچون اعتصاب عمومی قاصرند. هدف برگزاری مجدد انتخابات دیگر همان بردی را ندارد که روزهای قبل از کشتار داشت. اکنون مردم به نقش مهم ولی فقیه و ساختارهای قانونی جمهوری اسلامی در سرکوب آزادی های سیاسی و اجتماعی در ایران پی برده اند. آنها خواستار محاکمه قاتلین مردم هستند و همه می دانیم که این خواست به صورت معین به معنای محاکمه ی خامنه ای و فرماندهان سپاه و بسیج است. اما این اهداف بسیار فراتر از خواست های اصلاح طلبان اند که متمایل اند هیچ دگرگونی ژرفی در ساختار سیاسی ایران رخ ندهد. در نتیجه اصلاح طلبان از بیان هدفی معین طفره می روند. آنها تمایلی ندارند که با طرح اهداف بسیار ضعیف و حداقلی خود، حمایت مردم را از دست بدهند و در مقابل کودتاچیان تنها سلاح خود را از دست بدهند. در نتیجه خواسته ی محوری برای بسیج مردم در یک اعتصاب عمومی گنگ و بیان نشده باقی مانده است.

اما مردم می دانند برای شکست دادن کودتا و برای بازپس گیری جامعه از قوانین کودتاچیان جاری، به بازوی اعتصابیون خود نیاز دارد.

همانگونه که مردم در طول مبارزات خیابانی خود حدی از سازمان یافتگی محلی و گروهی را یافته اند که آنها را روزه روز بیشتر قادر می کند حرکت های خیابانی وسیع تر و مؤثرتر را هماهنگ کنند و سازمان دهند، شبکه ای که در طول زمانی نه چندان طولانی قادر خواهد شد تا تظاهرات های بزرگ نهایی را سازمان دهد، اعتصاب عمومی نیز در تکامل سلسله ای از اعتصابات موضعی شکل خواهد گرفت و متکی بر سازمانی سراسری خواهد بود که از اتحادیه های برآمده در دل اعتصابات موضعی

مسلح حکومت، نیاز به بازوی دوم جنبش مردمی، یعنی اعتصاب احساس شد. دست از کار کشیدن، و خواباندن چرخ تولید جامعه، مهمترین ابزار و منبع مردم است برای اعمال قدرت خود بر اقلیت تبهکار حاکم. تمام ثروت و شوکتی که این گروه جنایتکار ثروت اندوز به دست آورده و می آورد و هزینه ی پروژه های دست و دلپازانه ای معطوف به سرکوب شهروندان خود می کند، از سرقت ثروت جمعی جامعه تأمین شده است که به دلیل سازوکارهای موجود نظام سیاسی، امکان تصرف آن را دور از چشم ناظر مردم پیدا کرده است. حاکمان تلاش دارند نشان دهند که آنها اصل و اساس جامعه هستند و تمام مردم صدقه گیران و محتاجان آنها هستند. درحالیکه در واقعیت این مردم هستند که حیات اجتماعی را تولید و بازتولید می کنند و باند حاکم زائده ی یک جامعه زنده و پویا است و چون زالویی از آن ارتزاق می کند. اما همانگونه که تظاهرات بزرگ و میلیونی به حاکمان نشان داد که محبوبیتشان در جامعه تا چه میزان است، اعتصاب عمومی نیز به حاکمان و نیز تک تک افراد جامعه نشان می دهد که منبع حیات یک جامعه در کجا قرار دارد.

پس به سرعت ضرورت اعتصاب عمومی برای کمک به جنبشی که در خیابان ها با دستان خالی با ترور دولتی مواجه شده بود در ذهن جمعی جامعه شکل گرفت. به خصوص اینکه تجربه تظاهرات بزرگ را نیز در اختیار داشت و شروع اعتصاب را نیز به صورت یک اعتصاب بزرگ تصور می کرد.

اما اعتصاب عمومی شکل نگرفت. حداقل تا امروز. چرا که این ایده پردازی سریع، برخی سازوکارهای دخیل در تدارک یک اعتصاب عمومی را در نظر نگرفته بود و شکل گیری یک اعتصاب عمومی را مشابه با شکل گیری تظاهرات بزرگ ۲۵ خرداد می پنداشت. اما اعتصاب عمومی با فراخوان یک رهبر سیاسی، حتی اگر آن رهبر سیاسی محبوب باشد و یا اینکه سیر حوادث او را در رهبری یک جنبش قرار داده باشد شکل نمی گیرد. اعتصاب عمومی محتاج اتحادیه های سراسری کارگران و شاغلان در بخش های مختلف تولیدی و خدماتی جامعه است. اما سی سال سرکوب مدام فعالین کارگری و اتحادیه ای، عدم امکان شکل گیری اتحادیه های مستقل در محیط

اعتصاب عمومی یا اعتصابات موضعی؟

امیر ک. خیزش جدید مردم ایران علیه اقلیت تبهکار حاکم بر ایران یک ویژگی عجیب داشت. اینکه برخلاف معمول جنبش های اعتراضی و انقلابی که با سلسله ای از تظاهرات های کوچک و پراکنده آغاز می شود و به تظاهرات های بزرگی ختم می شود که ساخت سیاسی و اجتماعی جامعه را دچار تحول می کند، جنبش اعتراضی با تظاهرات بزرگ آغاز شد. مردمی که از اعلام نتایج انتخابات و تقلبی چنین آشکار دچار حیرت شده بودند تنها منتظر فراخوانی برای به خیابان آمدن بودند. اگر چه فراخوان ۲۵ خرداد رسماً لغو شد اما کسی نمی توانست جلوی میلیونها شهروندی را بگیرد که به خیابان ها سرریز شدند تا به احمدی نژاد و خامنه ای نشان دهند که خس و خاشاک کیست و آن واژه «معدود» صفت مردم است یا حاکمان.

تظاهرات بزرگ اما از آن روز به بعد به دو دلیل عمده جای خود را به تظاهرات های خیابانی کوچک تر و غیرمتمرکز داده است. دلیل نخست آن بود که تظاهرات مسالمت آمیز مردم با گلوله ی جمهوری اسلامی مواجه شد و عملاً حکومت نظامی گاردهای کشتار بر تهران و شهرستان ها حاکم شد. دلیل دوم، خودداری موسوی از فراخواندن مردم به خیابان ها بود. موسوی و همکارانش ترجیح دادند صرفاً سایه ی حضور میلیونی مردم در خیابان ها را حفظ کنند و با توسل به تهدید این غول از بطری خارج شده، باند خامنه ای-احمدی نژاد را قانع کنند که قاعده ی بازی را به حالت پیش از ۲۲ خرداد برگردانند. از آنجا که هنوز شبکه ی هسته ها و کمیته های مردمی مقابله با کودتا در حال رشد هستند و قادر به تنظیم هماهنگ یک تظاهرات سراسری بزرگ نیستند، در نتیجه تظاهرات بزرگ جای خود را به مجموعه تظاهرات های کوچک داده است که در فرآیند تداوم خود و سازمان یابی فزاینده ی مردمی، تکامل خود را در شکل تظاهرات بزرگ، در روزهای برفاکنندن نظام سرکوب و ترور دوباره نشان خواهد داد.

اما از همان ابتدای مواجهه ی مردم با نیروهای تا دندان

اخبار کوتاه

شناسایی هویت جان باخته ای دیگر

هویت یکی دیگر از جان باختگان راه آزادی در ایران اعلام شد. مصطفی کیارستمی۲۲ ساله روز جمعه ۲۶ تیر ماه در نماز جمعه، توسط نیروهای بسیجی و لباس شخصی مضروب شد و ساعاتی بعد درگذشت.

مصطفی کیارستمی، در نمازجمعه ۲۶ تیر ماه گذشته که به امامت هاشمی رفسنجانی برگزار شد، در مقابل دانشگاه تهران توسط نیروهای بسیجی و لباس شخصی با بتوم به شدت مورد ضرب و شتم قرار می گیرد. شدت جراحات وی به حدی بود که او قادر به رفتن به خانه نبوده و با مادرش تلفنی طلب کمک می کند. مادر مصطفی کیارستمی پس از مواجه با حال وخیم فرزندش او را به بیمارستان کسری منتقل می کند اما همان شب این جوان ۲۲ ساله که به تازگی نامزد کرده بود در بیمارستان به علت ضربه مغزی حاصل از اصابت باتوم فوت می کند و روزر بعد به خاک سپرده می شود. علت مرگ مصطفی کیا رستمی سکنه مغزی عنوان شده است.

امیر حسین طوفان پور یکی دیگر از جان باختگان

امیر حسین طوفان پور، متولد ۱۳۵۶، دارای یک دختر هفت ساله روز دوشنبه بیست و پنج خرداد همراه با برادر دیگرش به حوالی میدان آزادی بودند. حدود ساعت بیست و سی دقیقه شب به بعد با دیدن درگیری و شلوغی در بخشی از خیابان از برادر که سوار بر موتور بود جدا می شود تا نزدیک تجمع شود و خبری به دست بیاورد، ولی دیگر برنمی گردد. برادر که نزدیک صحنه بود با دیدن تیراندازی با موتور دور می شود و در جای دیگری منتظر می ماند ولی از امیرحسین خبری نمی شود. به خانه می آید و به همراهش زنگ می زند؛ جوابی نمی شنود تا اواخر شب که فرد ناشناسی به منزل مادرش زنگ می زند و به مادر منتظر او می گوید که دست امیر حسین تیر خورده و او را به بیمارستان حضرت رسول برده اند.

مادر و دیگر نزدیکان آن شب و روزهای دیگر بیمارستان ها را به دنبال او می گردند و خبری به دست نمی آورند. روز جمعه بیست و نه خرداد با ناامیدی به پزشک قانونی در کهریزک مراجعه می کنند و عکس او را در کامپیوتر کشته ها می

ابتدا دادگاه انقلاب برای دادن جنازه ، طلب حق تیربه مبلغ پنج تا ده میلیون می کند ولی بعد با پافشاری مادر امیر حسین بر غیر سیاسی بودن فرزندش از گرفتن این مبلغ صرف نظر می شود. و جنازه با این تعهد که هیچ گونه مراسمی در منزل یا مسجد برگزار نشود؛ تحویل خانواده داده می شود. جراحات جنازه شامل: تیرخوردگی ساق دست، پهلو و کمر و نیز آثار کبودی در پشت گردن و زخمی عمیق در پشت سر بوده که داخل آن را با پنبه پرکرده بودند.و شکستگی کامل بازویی که تیر خورده بوده است، روی صورت هم بینی به نظر شکسته می نماید.

امیر حسین روز یکشنبه۳۱ تیردر قطعه ۲۳۳ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

طبق آمار رسمی خود سرکوبگران ۵۰ نفر در تجمعات روز پنج شنبه تهران بازداشت شدند

فرمانده انتظامی تهران بزرگ از دستگیری ۵۰ نفر طی تجمعات روز پنجشنبه بهشت زهرا و مصلی تهران خبر داد.

سردار عزیزالله رجب زاده در گفتگو با خبرنگار مهر گفت: روز گذشته ۵۰ نفر از کسانی‌که قصد ایجاد بی نظمی در شهر تهران را داشتند توسط پلیس شناسایی و دستگیر شدند و همه این افراد پس از طی مراحل قانونی تحویل مقامات قضایی می شوند.

به گفته این مقام ارشد در نیروی انتظامی همچنین تعدادی از افرادی که روز گذشته دست به تجمع در خیابانهای ولیعصر و مطهری خرمشهر و مناطق اطراف آن زده و اقدام به سنگ پراکنی به سوی ماموران نیروی انتظامی کردند و این مسئله موجب مصدوم شدن تعدادی از عوامل پلیس شد.

فرمانده انتظامی تهران بزرگ با اشاره به گزارشاتی مبنی بر شکستن شیشه های خودرو توسط ماموران نیروی انتظامی گفت: چنین چیزی صحت ندارد چراکه ماموران نیروی انتظامی در چارچوب قانون عمل می کنند و اگر ماموری چنین اقدامی کرده باشد به شکل خودسرانه عمل کرده و مجموعه نیروی انتظامی با مامورانی که از قانون تخطی کرده باشند به شدت برخورد می کند. این در حالی است که به شهادت مردم و فیلمهای منتشر شده، همزمان با شروع اعتراضات مردمی، مأمورین نیروی انتظامی با باتوم و سلاحهای گرم خود، بارها و به صورت اکיپی با لباسهای رسمی خود به خانه های مردم حمله شکستن و نابود کردن اتومبیلها و دیگر اموال مردم پرداخته اند.

گردهم آیی و تظاهرات اعتراضی در چهلمین روز جانباختن ندا و دیگر شه‌های جنبش مردمی

روز پنج شنبه، جمعیتی بالغ بر چهل هزار نفر در بهشت زهرای تهران گرد آمدند تا چهلمین روز جان باختن مبارزین درگیری های پس از انتخابات را پاس دارند.

مراسم در شرایطی برگزار شد که نیروهای امنیتی و گارد ضد شورش پلیس از ساعتها قبل از ساعت اعلام شده مراسم – ساعت ۴ بعد از ظهر – با تشکیل دیواره امنیتی در اطراف مزار قربانیان رویداد های اخیر ، سعی در متفرق کردن جمعیت و ممانعت از برگزاری مراسم مذکور داشتند.

با این حال جمعیت عملا این مراسم را تبدیل به تجمعی بر علیه حکومت کودتا کردند. جمعیت حاضر در بهشت زهرای تهران به حمله نیروهای ضد شورش که سعی در متفرق کردن جمعیت داشت، با سر دادن شعارهایی نظیر «نیروی انتظامی ، سهراب برادرت بود» به آنان پاسخ دادند.

مردم حاضر در بهشت زهرای تهران همچنین شعارهایی نظیر، «ندای ما ندا بود، بلندترین صدا بود» ، «زندانی سیاسی، آزاد باید گردد» سر دادند. چند نفر از حاضران در این مراسم در درگیری با نیروهای ضد شورش مصدوم شدند که در میان آنان چند زن مسن نیز دیده می شد.

همزمان اعتراضات پراکنده ای اما گسترده ای نیز در سطح شهر تهران در جریان بود. همچنین تجمعات اعتراض آمیزی نیز در برخی دیگر از شهرهای بزرگ ایران از جمله اصفهان، رشت، مشهد و … جریان داشت.

در تهران به غیر از بهشت زهرا (بهشت ندا) که شاهد تجمع حداقل چندین هزار نفر بر مزار ندا آقا سلطان، از قربانیان خشونت ها بود، معترضان در نقاط مختلف بخش های مرکزی و شمالی شهر در دسته ها کوچکتر به سر دادن شعار پرداختند. از جمله این شعارها، «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه ای» و «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» بود.

بسیاری از معترضان قصد داشتند در مصلی بزرگ تهران در بزرگراه رسالت برای تجمع کنند اما با برخورد نیروی ضدشورش روبرو شدند و به همین دلیل اعتراضات پراکنده به خیابان های اطراف یا حتی نقاط دورتر چون میدان ولیعصر کشیده شد.

پلیس ضدشورش عصر پنجشنبه در گورستان بهشت زهرا و همچنین در خیابان های مرکزی تهران با معترضان درگیر شد و برای پراکنده کردن آنها از باتوم و گاز اشک آور استفاده کرد.

مراسم چهلم ندا و گرامیداشت دیگر جان باختگان در شهرستانها

همزمان با چهلمین روز جان باختن ندا آقاسلطان و روز گرامی داشت شهدای راه آزادی، تظاهرات و اعتراضات گسترده ای در تهران، رشت، اصفهان، شیراز، مشهد و

طلوع خورشید مردم از پشت ابرهای سیاه سرکوب

پنج شنبه و در تظاهرات های گسترده و غیرمترکزی که در تهران و برخی دیگر از شهرهای مهم ایران صورت گرفت، نوع جدیدی از تظاهرات مردمی در خیابان های شلوغ تهران شکل گرفت که زاینده ی جغرافیای شهری تهران از یک سو، و همبستگی عمومی علیه فاشیسم حاکم از سوی دیگر بود. در یکی از چشم گیرترین تظاهرات های روز پنج شنبه در خیابان عریض و یکطرفه ی عباس آباد هزاران اتومبیل ترمز دستی های خود را کشیدند، مردم از اتومبیل های خود پیاده شدند و به دسته جمعی علیه حکومت کشتار و ترور شعار دادند. آن اتوبان ها و خیابان های پرترافیک و زایل کننده ی جان و اعصاب شهروندان تهرانی، اکنون به ساحت های تولد و رشد اراده و عزم عمومی تبدیل شده است که در آنها شهروندان، شهروندی و مداخله گری خود را در حیات اجتماعی بازپس می گیرند. دیگر کسی با بوق های یکنواخت خود تلاشی برای لایی کشیدن از میان اتومبیل های دیگر و صرفه جویی در لحظات مرد ی زندگی خود نداشت. چرا که این لحظات اینک به لحظات حیات و سرزندگی جامعه بدل شده است. در مبارزه برای به زیر کشیدن حاکمیت مرگبار، جامعه، تمام جامعه (هیچ کس در آن خیابان عریض نیست که به توقف اتومبیل ها اعتراض کند و بخواهد که با شتاب خود را از ناکجایی به ناکجای دیگر برساند) همصدا و همدل و هم عمل شده است تا حق خود بر حاکمیت بر سرنوشت و زندگی خود را به دست بگیرد. آنچه تا دیروز همچون مکانیزمی برای منزوی کردن مردم جامعه عمل می کرد و به حبس شهروندان در اتاقک های فلزی اتومبیل های تولید انبوه شده انجامیده بود، اکنون و در ابتکار مردم نه تنها به ابزاری جهت رهایی و گردهم آیی تبدیل شد که سد و مانعی مفرغین نیز در برابر کاردهای موتوریزه کشتار بنا کرد و تحرک را از آنان سلب کرد.

تحول دیگر در روز پنج شنبه، طنین شعاری بود که از

چندین شهر دیگر شکل گرفت.

در رشت، مردم برای گرمای داشت خاطره جان باخته گان راه آزادی در پارک شهر حضور یافتند. اما تظاهرات آنان نیز به مانند شهر های دیگر به سرکوب وحش گرایانه نیروهای مسلح مواجه شد. این نیروها، مسلح به انواع سلاح اعم از قمه، چاقو، کلت و چماق بودند و با این سلاحها به مردم حمله ور می شدند. در این حملات چندین نفر مجروح و بازداشت شدند.

در اصفهان نیز صدها نفر در منطقه «سی وسه پل» تجمع کردند و شعارهایی در گرامیداشت کشته شدگان حوادث اخیر و محکومیت حکومت کودتا سر دادند.

طبق گزارشات شاهدان عینی چندین هزار نفراز مردم مشهد نیز با حضور در پارک ملت این شهر در پاسداشت خونهای ریخته شده و محکومیت عاملان کشتار و سرکوب همصدا شدند. مأمورین سرکوب سعی در متفرق کردن مردم با شلیک تیر هوایی را داشتند.

حضور نیروهای اطلاعاتی و لباس شخصی نیز در این مراسم چشمگیر بوده است که در گوشه و کنار پارک دیده می‌شدند. نیروهای انتظامات پارک نیز به سلاح سرد و بی‌سیم مسلح بودند و با سرکوبگران همکاری می‌کردند. از کیوسک مرکزی انتظامات پارک به عنوان انبار اسلحه استفاده می‌شد.

همزمان مراسمی نیز درپارک آزادی شیراز برگزار شد. این مراسم با یورش پلیس به مردم مواجه شد. مامورین به سمت مردم هجوم برده و با استفاده از گاز اشک‌آور و باتوم آنها را مورد ضرب و شتم قرار دادند و یا بازداشت کردند. اما با وجود این حملات، مردم صحنه را ترک نمی کردند و به شعار دادن ادامه می دادند.

از اهواز نیز خبر رسیده است که جمیعت کثیری از مردم با حضور در خیابان ها ضمن یادبود شهدای جنبش مردمی ایران، علیه حکومت کشتار و ترور راهپیمایی کردند که با یورش نیروهای امنیتی حکومت روبرو شدند.

زخمی شدگانی که دارای وضعیت وخیمی هستند تحت مراقبت شدید مامورین وزارت اطلاعات

بنایه گزارشات رسیده در جریان اعتراضات گسترده مردم تهران در روز ۸ مرداد به مناسبت گرامیداشت چهلمین روز شهدای قیام مردم ایران که مورد یورش نیروهای سرکوبگر قرار گرفت تعدادی دستگیر و تعدادی بشدت مجروح شدندکه در حاضر در بیمارستان ۷ تیر بستری هستند.

روز پنجشنبه ۸ مرداد ماه برای گرامیداشت چهلمین روز شهدای قیام مردم ایران در تهران و شهرهای مختلف ایران مراسمی برگزار شد. در این مراسم هزاران نفر از مردم ایران در آن شرکت کردند و یاد و خاطرة شهدای راه آزادی را گرمی داشتند . در تهران مردم با حضور بر مزار شهدا در بهشت زهرا که به یک اجتماع اعتراضی علیه این رژیم بتبدیل شد و بسرعت دامنهٔ آن به خیابانهای مرکزی تهران و مصلی تهران کشیده شد.

اعتراضات با یورشهای وحشیانهٔ نیروهای سرکوبگر گارد ویژه،سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصی ها که تحت

شعارهای مردمی در تهران، ۲۶ تیرماه ۱۳۸۸

قلب ها بر زبان جاری شد. استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی. شعاری که با ارجاع خود به شعاری مطرح شده در تظاهرات های سال ۵۷، اصلاحیه ای بنیادین بر آن اعمال کرده است. نفی جمهوری اسلامی و مطالبه ی نوعی از حاکمیت که اسلام را از عرصه عمومی و حکومتی اخراج می کند و جامعه ای آزاد از بندهای استبدادی دین می طلبد. شعاری که آزادی را فریاد می کند، خودبنیادی و استقلال جامعه ایران را در تعیین سرنوشت خود می طلبد و حاکمیتی مردمی را می طلبد که در آن سلطه ی مذهبی معین و یا قومی معین را به رسمیت نمی شناسد. شعاری که به حق یکسان و برابر هر شهروند ایرانی بر مشارکت در حیات اجتماعی خود تأکید دارد.

پنج شنبه در مقیاسی بزرگتر روزی بود که به خوبی نشان داد کل جامعه در یکسو ایستاده است و خواهان دگرگونی حاکمیت ترور و کشتار کنونی است و در سوی دیگر، سویه ی تاریک و تباه حاکمان، مشتی دروغگو، ثروت اندوز و بیرحم ایستاده اند که هیچ حمایتی در میان مردم کوچه ها و خیابان ها ندارند و تنها تکیه آنان بر سرنیزه و زندان و گاردهای سرکوب و کشتار است.

اما علم تاریخ و علم جامعه شناسی به سهولت نشان می دهند که هیچ حاکمیتی صرفا به کمک اعمال مستقیم زور و توحش باقی نمی ماند. حاکمیت جمهوری اسلامی درست در زمانی که در تمام چهره ها و سخنگوها و ژنرال هایش محکم تر از پیش تصویر می شود، درست در زمانیکه نخبگان اصلاح طلبیش از منع سخن درباره ی نابودی نظام و دگرگونی ماهوی آن سخن می گویند، درست در زمانیکه دول غربی تثبیت هر چه سریع تر حاکمیت، خواه در دست این جناح و خواه در دست آن جناح هستند، درست در همین زمان، جمهوری اسلامی در قلب ها و اذهان مردم این سرزمین مرده است و حاکمیت مردم، فارغ از تبعیضات قومی، جنسیتی، مذهبی و باوری، و طبقاتی در قلب ها و اذهان مردم در حال بالیدن است. خوشا درهم شکستن ظلم و تبعیض. خوشا رهایی جمعی، جامعه ی جدید.

امر ولی فقیه می باشند قرار گرفت. جوانان را آماج باتون های خود قرار دادند که منجر به دستگیری و زخمی شدن تعداد زیادی از آنها شد.

بیش از ۱۸ نفر از زخمی شدگان به بیمارستان ۷ تیر منتقل کردند .اکثر آنها از ناحیه سر،گردن و صورت مورد اثابت باتون قرار گرفته اند. تعدادی از زخمی شدگان توسط نیروهای وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی به نقاط نامعلومی منتقل شدند. وضعیت ۳ نفر از دستگیر شدگان

وخیم می باشد که اسامی آنها به قرار زیر می باشد:

۱- سید محسن م.م ۲۳ ساله دانشجوی برق ۲- شهرزاد ف ۲۶ ساله ۳- امیر ا. ۲۷ ساله لیسانس کامپیوتر

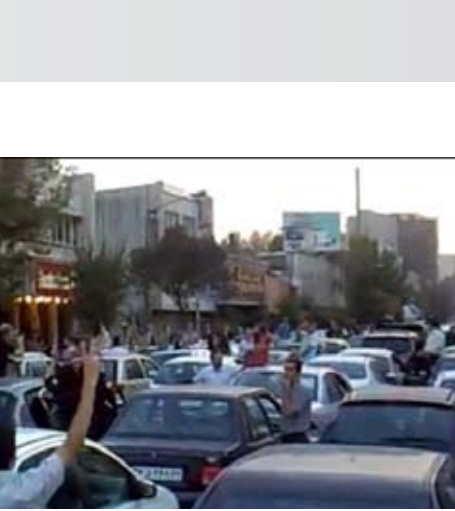
زخمی شدگان علیرغم اینکه در بیمارستان بسر می برند ولی عملا تحت مراقبت شدید مامورین وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی هستند

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، انتقال مجروحین به نقاط نامعلوم و تحت مراقبت امنیتی قرار دادند زخمی شدگان در بیمارستانها را محکوم می کند و از دبیر کل و کمیسر عالی حقوق بشر خواستار دخالت برای پایان دادن به جنایت علیه بشریت در ایران است.

فعالین حقوق بشر ودمکراسی در ایران



تصاویری از شعارنویسی های روزهای اخیر در سطح شهر تهران





یک نقاشی از آنتونی رابینسون در سال ۲۰۰۹، که در آن رهبر روحانی ایران، آیت‌الله خ‌امنه‌ای، در میان یک تودهٔ مردمی در خیابان‌های تهران، ایران، دیده می‌شود.

جامعه‌ی سیاسی رویارویِ بازی کثیف سیاست: آیا سیاستِ مردمی تحقق خواهد یافت؟

امین حصوری قابل انتظار بود که تداوم حضور مردم در خیابان ها، موازنه ی قوا را چنان تغییر دهد که سیاست بازان معتاد قدرت، به دادن امتیازاتی ناگزیر به نفع مردم تن دهند. این قاعده ای عمومی در تاریخ تحولات جوامع بشری است که حقوق و دستاوردهای اجتماعی – مدنی نتیجه ی مبارزات مستمر مردم با حاکمان است. اما نباید از یاد برد که در طی این عقب نشینی ها حاکمان همواره بر این امر واقفند که دادن امتیازات، بخشی ناگزیر از جدال در حال وقوع و تاثیر گذار در چگونگی تحولات بعدی آن است؛ بنابراین محتوای امتیازات و نحوه ی واگذاریِ آنها را به دقت مورد محاسبه قرار می دهند. این مسیری است که دستگاه حاکمه ی مخوف ایران در روزهای اخیر می پیماید.

از سوی دیگر جناح اصلاح طلب (که در فراز و نشیب های کارزار قدرت از مدت ها پیش به چهره هایی نظیر رفسنجانی هم عضویت افتخاری بخشیده است)، به خوبی بر این امر واقف است که در شرایط حاضر تنها شانس اش برای بازگشت به (یا باقیماندن در) عرصه ی قدرت، حضور اعتراضی مردم در خیابان هاست؛ البته اعتراضاتی که شدت و دامنه و محتوای آنها قابل مهار باشد و بتوان به عنوان ابزار چانه زنی آن را مورد معامله قرار داد. بر این اساس هر دو جناح مدعی قدرت، به رغم همه ی کشمکش ها و رقابت ها، از همان روزهایی که ناکارآمدیِ ابزار کشتار برای سرکوب جنبش مردمی عیان گشت، در این خط مشی هم نظر بوده اند که برای مهار جنبش بهتر است خواستِ هدایت گری و متولی گریِ اصلاح طلبان نسبت به جنبش هر چه زودتر رسمیت داده شده و تثبیت گردد. (این گفته طبعاً به معنای دنباله روی مردم از اصلاح طلبان نیست، چرا که عده ی زیادی از مردم نیز در ادامه ی سیاست انتخاباتی «انتخاب میان بد و بدتر»، آگاهانه و با دلایلی پذیرفتنی وانمود می کنند که اعتراضات آنها در همان چارچوب توصیفات رسمی حاکمان و مدعیان از جنبش جاری جای دارد و به واقع همقدمی با اصلاح طلبان را تنها به عنوان اجباری مقطعی تلقی می کنند).

از این منظر می توان و می بایست روند شتاب یافته ی حوادث در روزهای اخیر را با دیدی انتقادی نگریست. در اینجا برای طرح ملموس تر مساله شاید مفید باشد که پاره ای از این حوادث را در رشته ای معنادار مرور کنیم:

۱– با سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه (۲۶ تیرماه) که با حضور اعتراضی گسترده ی مردم در خیابان های اطراف دانشگاه تهران همراهی می شد، نقطه ی عطفی در نحوه ی مواجهه ی حکومت با بحران حاصل از خیزش آزادیخواهانه ی مردم رقم خورد. این سخنرانی که پیش از انجام و پس از آن با تبلیغات و بزرگنمایی های زیادی از سوی رسانه های اصلاح طلب و همسویان داخلی و

خارجی آنها و نیز رسانه های بزرگ بین المللی همراه

شد، در وهله ی نخست از این زاویه قابل بحث است که چگونه در شرایطی چنین بحرانی، جریان حاکم حاضر شد با سپردن تربیون به رفسنجانی، فرصت مهمی برای عرض اندام در اختیار جناح رقیب قرار دهد؛ به ویژه آن که این تربیون به کسی سپرده شد که در ادامه ی کشمکش های درونی قدرت، یکی از مغضوبین اصلی دستگاه حاکم نمایانده شده است؛ (این رانده شدگی از بارگاه قدرت، در ظاهر و از سوی اردوگاه اصلاح طلبان، نتیجه ی «حمایت از جنبش مردمی» معرفی می گردد).

۲– رفسنجانی در سخنان خود به رسم همیشگی با تاکتیک نخ نما شده ی «یکی به نعل، یکی به میخ»، ضمن اعلام وفاداری به نظام و رهبری، کوشید با طرح خواسته هایی حداقلی – البته از منظری فرودست – ، حمایت اش از جنبش مردم را هم به طور تلویحی ابراز نماید، تا در این مقطع حساس، خود او و جریان اصلاح طلبی همسو با او از پشتیبانی تعیین کننده ی مردم محروم نمانند(شعار «هاشمی دروغ بگی خائنی» به روشنی گویای آن است که نسبت میان جریان اصلاح طلب با جنبش مردمی، اتصالی شکننده است که جای مانور زیادی باقی نمی گذارد)؛ این حمایت اما در عین اجتناب ناپذیری، بسیار حساب شده عرضه شد و بی شباهت به حمایت از یک طفل گنهگار(مردم) در برابر شکایت همسایه ای خشمگین (حکومت) نبود؛ جدا از این که خیل مداحان سیاسی و قلم به دستان وابسته به این طیف، تلاش و خلاقیت وافری به کار بردند تا از بطن این سخنان دو پهلو، محتوایی رادیکال و دشمن شکن استخراج کنند؛ تلاش هایی که هم آوا با گزارش «سی ان ان» و خواهران همزادش، حضور خیابانیِ انبوه مردم در آن روز را بسیار کمرنگ تر از سخنانِ بی فروغ رفسنجانی ترسیم نمود.

با این وجود از منظر بحث کنونی ما در این نوشتار و با توجه به روند حوادث اخیر، تحلیل خواسته هایی که رفسنجانی در ضمن سخنانش در آن «نماز جمعه ی تاریخی» (به تعبیر «دوستانش») طرح کرد، ضرورت ویژه ای می یابد؛ چرا که بیان آنها را می توان نوعی اعلام شرایط در حین ارسال «پیام آتش بس» تلقی کرد. اما چرا شرایط آتش بس به طور علنی و از تربیون نماز جمعه (با تبلیغات پیشین و پسین فراوان) اعلام می شود؟ (در حالیکه جناح های قدرتمدار از دیرباز راه های امنی برای مذاکرات و توافقات محرمانه می شناسند)؛ خیلی ساده به این دلیل که مخاطبان این پیام تنها حاکمان نبودند، بلکه در واقع مردم مخاطبان اصلی این پیام بوده اند؛ تا به این وسیله این حس در آنان القاء شود که گویا از این مجرا صدای آنان به گوش حاکمان رسانده شده است؛ به عبارت دیگر با این ترفند هم خواسته های مردم به طور «موجهی» تقلیل داده می شود و هم جناحی خاص، ادعای نیمه علنی خود مبنی بر نمایندگی و یا قیمومیت جنبش مردم را رسمیت و عینیت می بخشد. (طرفه آنکه هاشمی در همان روز در واکنش به برخی شعارهای مردم گفته بود: «من همین حرف ها را بهتر از شما بیان می کنم»). بدیهی است که این موجه نمایی و این رسمیت بخشیدن با تاکید و تمرکز رسانه ای بر حضور داوطلبانه ی مردم در نماز جمعه و استقبال آنها از آن دنبال می شود؛ یعنی نادیده انگاشتن آگاهانه ی این واقعیت که مردم با دیدگاههای سیاسی گوناگون، از هر بهانه ای برای حضور خود در خیابان ها استقبال می کنند).



۳– به نظر می رسد حکومت پس از نمایش های مضحکی از مقاومت (نظیر سخنان یزدی و غیره) به خواسته های طرح شده توسط رفسنجانی یک به یک تن داده است: صدا و سیمایی تادیب شده و مهربان که علاوه بر شماطت احمدی نژاد، با گشاده دستی مسجد مجلل اش را برای سوگواری به خانواده ی یکی از جان باختگان (روح الامینی) پیشکش می کند؛ همان رسانه ای که تا چندی پیش معترضان را اوباش و اعتشاش گران می خواند و با ترفند های پیچیده قتل ندا را توطئه ی دشمنان حکومت تصویر می کرد؛ مادر سهراب اعرابی اجازه می یابد در شورای شهر تهران از مرگ عزیزش بگوید؛ قوه ی قضاییه دستور رسیدگی فوری به چگونگی مرگ محمد کامرانی ۱۸ ساله، که دندان هایش را طی شکنجه خرد کرده بودند، را می دهد؛ به نمایندگان مجلس اجازه ی بازدید از زندان ها و بازدیدگاهها را می دهند (البته زندانیان سیاسی را به رسم مالوف در دخمه های دیگری از سیاهچال ها پنهان می کنند)؛ با فرمان ملوکانه ی مقام رهبری، بازدیدگاه مخوف کهریزک به سرعت تخلیه می شود(تا اطلاع ثانوی)؛ و ….. اما همه ی اینها به مثابه اجرای مفاد آتش بس، با جار و جنجال و آب و تاب رسانه ای فراوان انجام می شوند؛ رسانه هایی که اینک قیدهایشان پیرامون سخن گفتن از اعتراضات و سرکوب کمی شل تر شده تا به توصیه ی رفسنجانی در مردم ایجاد اعتماد گردد و استقبال از رسانه های خارجی کاهش یابد. همان گونه که با آزاد کردن آنهایی که جرم های «سبک» دارند (به تعبیر سخنگوی قوه قضائیه کسانی که معترض بوده اند، نه اغتشاش گر)، گزک از دست «دشمنان» ستانده می شود. بی گمان حکومت «صدای انقلاب» مردم را شنیده است، اما ترجیح داده است از زبان رفسنجانی و در قامت یکی از «حامیان درون حکومتی جنبش» به آن پاسخ بگوید، تا به این ترتیب ضمن کرنشی غیر مستقیم در برابر مردم و دامن زدن به خشم آنان، ابهت کذایی آن هم محفوظ بماند.

۴– به موازات اجرای این سناریوی «گربه شد تائب و مسلمانا»، با زیرکی فراوان و وقاحت بیشتر، بازیِ «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» به راه افتاده است: همه ی ارگان های نظامی و امنیتی و قضایی از خود سلب مسئولیت می کنند و مسئولانشان به مانند «پونس پیلات» (حاکم رومی اورشلیم در جریان به صلیب کشیدن مسیح) دست هایشان را به نشانه ی بی گناهی تکان می دهند و حتی علناً اعلام می شود که بخش ناشناخته ای از درون سیستم نظامی – امنیتی هدایت سرکوب ها و کشتارها را به عهده داشته است و لابد هدایت ثقلب انتخاباتی را هم! (تکرار توجهات شرم آور حکومت در جریان قتل های زنجیره ای دگر اندیشان)؛ تو گویی رهبر حکومت اسلامی در انتظار جهانیان فرمان کشتار عمومی را در روز ۲۹ خرداد صادر نکرده بود! آیا با یک نماز جمعه ی تاریخی می توان خاطره ی آن نماز جمعه ی تاریخی دیگر را از اذهان زدود؟!

باری بی نتیجه ماندن فاز اولیه ی کشتار و سرکوب و تداوم دور از انتظارِ اعتراضات و مبارزات مردمی، نظام را واداشته است تا رویه ی بازی اش را تغییر دهد و به جای پنهان کردن و انکار اصلِ کشتارها، که او را در موقعیت تدافعی قرار می داد، اکنون در نقش دایه ی عزیز تر از مادر، ضمن همراهی کردن با موضوع، در مورد علت قتل ها و عوامل و آمران آنها نشانی های موهوم و غلط به

مردم بدهد؛ پس باز هم فاجعه ای در شرف تکوین است: وقتی قاتلان، کمیته ی پی گیری علل قتل تشکیل می دهند، جای تردیدی نیست که این بار کمر به قتل حقیقت بسته اند؛ با این حال حکومت با رسمیت بخشیدن به نقش تازه ی خود، در صدد آن است که چنان فضایی ایجاد کند که خود را تنها متولی موجه این امر جا بزند (هر چه باشد، عوامل دشمن به قصد تضعیف نظام مرتکب کشتار و جنایت شده اند و مانند همیشه نظام «ذی نفع» است)؛

۵– اما در این بازیِ «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» ، اصلاح طلبان و بازوهای رسانه ای برون مرزی آنها هم به خوبی با حریف خود (رققای انقلابی سابق) همراهی می کنند: آنها هم در تحلیل هایشان متولیان فجایع اخیر را بخش ناچیز و مرموزی از بدنه ی نظام معرفی می کنند؛ از نظر آنها – سخنان سازگارا – تنها عده ی انگشت شماری از روحانیون و نظامیان این روند را مورد تایید و همراهی قرار داده اند (لابد اعتراضات بخش های باقیمانده ی این دو نهاد قدرتمند، توسط همان عده ی انگشت شمار سرکوب و یا در نطفه خفه شده است)؛ آنها بر این باورند که با رفتن احمدی نژاد و عده ی قلیلی از اطرافیان او (نظیر مصباح یزدی و جنتی و …) نقایص نظام کنونی مرتفع خواهد شد و شرایط برای اجرای بخش های مغفول مانده ی قانون اساسی فراهم می گردد! آنها این گونه می اندیشند چون مهار جنبش در مرزهای نظام مهمترین دغدغه ی آنهاست. جنبشی که نظام را با خود ببرد، جایی برای ماندن آنها هم باقی نخواهد گذاشت! پس در فضایل نظام آرمانی دهه ی نخست انقلاب و قابلیت های بی شمار کنونی آن داد سخن سر می دهند! از نظر آنها حکومت می تواند و بایستی دینی باشد، ولی برخی «آقایان» در این سال ها تصویر بد و نادرستی از این قابلیت دین اسلام ارائه داده اند – سخنان اخیر کدیور و گنجی – ؛ لابد دیگر «آقایان» تصویر واقعی اسلام را عرضه خواهند کرد!

۶– احمدی نژاد این روزها حسابی تنها مانده است. این تصویری است واقعی از روزهای اخیر که برای خیلی ها هم جذاب و پذیرفتنی است. اما در شرایط حاضر این تصویر به گونه ای تبلیغ می شود که گویا تنها ماندن او فقط ناشی از عملکرد غلط و ماهیت پلید و ذهنیت تنگ نظرانه ی خود او بوده است، نه عملکرد جریانی که در تمامی این سالها از او استفاده ی ابزاری می کرده است. به واقع هم پیمانان سابق به سرعت او را ترک گفتند، چون اطمینان یافتند قطاری که او تظاهر به راندنش می کند، به مقصد نخواهد رسید. حتی روزنامه ی کیهان هم با حمله به تأخیر تعلل آمیز او در اخراج مشایی، تلاش مضحکی کرد تا نوعی تقابلی کذایی میان او و رهبر را تصویرسازی کند. اما آیا او به راستی قطاری می راند؟ اینک همه از او تبری می جویند (حتی وزرای جنایتکاری چون محسنی اژه ای و صفار هرندی) تا باز هم بتوان از ظرفیت های بی پایان دشمن تراشی و منفور بودن او برای تطهیر سایر اجزای سیستم بهره گرفت؛ همانند «عروج مقاومت پذیر رفسنجانی» در چهار سال اخیر! به نظر می رسد بازیگردانان یا افراد بالادست شرایط را به گونه ای سامان داده اند که تمام خشم و انزجار عمومی از سیستم، در چهره ی یک «ضد قهرمان» که اینک زمان مرگ او فرا رسیده است، فراقنی شود تا بتوان پایان خوشی (Happy-End) برای نمایش تدارک دید. از این لحاظ احمدی نژاد مانند بازیگری است که در حین اجرا واقعا می میرد. آری رژیم در ادامه ی فاز رشوه دادن به مردمی که به جان آمده اند، آمادگی خود را برای قربانی کردن احمدی نژاد اعلام کرده است و تمامی مقدمات آن را هم فراهم کرده است. (اینکه او از مجرای قانونی مانند رای عدم کفایت مجلس از صحنه حذف شود، امکان احتملی است که رهبر فرزانه را هم از تناقض گویی نجات می دهد). اینکه همه چیز این گونه رسوا برای پایین انداختن زود هنگام پرده ی آخر نمایش مهیا شده است، نشان از انجام توافقاتی در «بالادست» می دهد که پیام آتش بس رفسنجانی تنها بخش علنی آن برای مردم بوده است. حتی در تیم تبلیغاتی اصلاح طلبان هم به تازگی (فراخوان مخملیاف – سازگارا برای چهلم ندا) از موسوی به عنوان «رئیس جمهور منتخب» یاد می شود؛ همچنان که در محتوای تبلیغاتی –عملیاتی آنها نیز ادبیات و نمادهای مذهبی بسیار پررنگ تر شده است.

گویی «جمهوری اسلامی» خیز برداشته است تا بار دیگر با پشتیبانی مردم تجدید حیات کند – گیریم در شمایی متفاوت – ، یعنی از تکانه ی عظیم آزادیخواهانه ای که مردم ایجاد کرده اند، برای بیرون آوردن چرخ های سنگین اش از گل و لای بهره گیرد. اما آیا مردم اجازه خواهند داد بار دیگر مستبدان و فرصت طلبان زمان ختم حماسه و ترک گفتن صحنه را برای آنها تعیین کنند؟ آیا مردم شمایل بزک شده ای از همان دستگاه سلطه و سرکوب با آمران و خادمان همیشگی اش را به عنوان دستاورد جنبش عظیم و پرهزینه ی خود خواهند پذیرفت؟ همچنان باید امیدوار بود و تلاش کرد که پرده ی آخر این بازی را هم مردم خود رقم بزنند.

۷ مرداد ۱۳۸۸



چالش های آتی در رنگین کمان تغییر

لیلا دانش

اعتراضات گسترده بعد از انتخابات دوره دهم می رود تا چرخش مهمی را در تاریخ ایران بعد از سی سال حکومت سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی تثبیت کند. اولین موج اعتراضات نشان داد که پتانسیل خشم و نفرتی که این توده عظیم را به خیابانها کشانده بسیار بیش از آن است که با وعده های سبز قابل توضیح باشد. پیکره اصلی حکومت ورای تعلق جناحی در مقابل این موج گسترده آچمز شد. یکی با مینیمم و کوتاه نمی آئیم و دیگری با تاکید بر حفظ مصالح نظام تلاش کردند که حد و مرزها را برای مردمی که خیابان را ترک نمی کردند روشن کنند. موج کشتار و بگیر و ببندی که در این دوره اتفاق افتاده است یادآور سیاست سرکوبگرانه حکومت در سال ۶۰ است با این تفاوت که آن سرکوب برای استقرار بود و این سرکوب برای گریز از در هم شکستن نظمی که به قیمت کشتارها و بی حقوقی های عدیده ای بر مردم ایران تحمیل شده است. امروز دیگر روشن است که رسالت حکومت نظامی اعلام نشده موجود، مسدود کردن بی چون و چرای سقوط نظامی است که از پس یک انتخابات «ساده» بیم درهم شکستن ارکانش سرپاییش را بلرزه انداخته است.

۱. یک وجه پررنگ در تحولات جاری نقش جوانان، نسل بعد از انقلاب است که بسیاری شان تجربه سرکوب عریان این حکومت در دوره استقرارش را عموماً در سیمای مادران و پدرانی دیده بودند که داغ از دست دادن عزیزان شان مهر سکوت بر لبشان زده بود. نسلی که عبور از گذرگاه های پر مرارت بلوغش را در فضای جنگ فراموزی و خفقان گسترده داخلی در خود تلنبار کرده بود. نسلی که تجربه های زیستن و بودن اش با حذف رنگ ها پرتگاه پوچی را مقابله می گشود. امروز این نسل دارد نشان میدهد که کافی نیست که طغیان های گاه بگاهش سوژه هایی برای مطالعات «عاقل» شده های حاشیه حکومت سرکوب فراهم کند. آنها نشان داده اند که دیگر طغیان را درونی نمی کنند و نیروی ویرانگرش را به زیر پای حکامی می کشانند که بانیان این وضعیت اند. زنان و مردان این نسل در این حرکت، در حضور تثبیت شده شان در خیابان نه فقط سر این طغیان را گشوده اند نه فقط دارند یاد می گیرند و یاد می دهند، نه فقط بلوغ اعتراض اجتماعی شان را به خیابان هایی می کشانند که سی سال است بقدرت سرکوب آرایش یافته؛ بلکه ضرورت تغییرات اساسی در جامعه را بعنوان خواست مبرم نسلی که می رود تا چرخ حیات جامعه را بدوش بگیرد بر هر مغز معیوبی هم باورانده اند. درود بر شما!

هر نسلی برای ساختن تاریخ خود، ناچار است منشا تغییری در جامعه شود. این نسل امروز بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهد، یعنی بخش بزرگی از جامعه که قربانیان سیاستهای اقتصادی و اجتماعی دولت اسلامی هستند و از اینرو هیچ جای تعجب نیست که برای اینان (یا لاقال اکثریت قابل توجه شان) بحث صرفاً بر سر تقلب در انتخابات نیست بلکه بر سر تمامی مسائل ریز و درشتی است که بشر امروز برای یک زندگی انسانی به آن نیاز دارد و بسیاریش نیز در سایه روشن رنگ سبز جایی پیدا نمی کند. انکشاف آگاهی و بروز عمل متفاوت این نسل بر متن شکاف هایی که در درون حکومت اسلامی بر سر حیات و ممات اقتصادی و سیاسی اش در پانزده سال گذشته عمیق تر و عمیق تر شده و همچنین تجربه بسیار

مهم شرکت در یک جنگ رو در رو با نظامیان اکنون دیگر بروشنی نشان می دهد که پتانسیل این حرکت را نمی توان بضرر مَهر سبز، تقلیل داد به اعتراض به ترویج خرافات و نقش ولایت در حکومت احمدی نژاد. بچه های انقلاب ۵۷ امروز افتخار ایجاد عمیق ترین شکاف در پیکره دم ودستگاه حاکم و بزیر سوال کشیدنش را از آن خود کرده اند. باز هم درود بر شما!

۲. موج سبز در همان روزهای اول شروع این حرکات اعتراضی نشان داد که ستون محکمی نیست. کسی نیست نداند که سبز سمبل تلاش های اصلاح طلبانی است که در داخل و خارج کشور ۱۵ سال است که بنام تغییر در ساختار حکومت و توسعه سیاسی و جامعه مدنی و رفرااندوم و شصت میلیون دات کام و ... مشغول شکل دادن به آلترناتیوی است که بتواند نظام سرتاپا بحران در ایران را بر پایه مقبولی مطابق نیازهای طبقه بورژوازی ایران قرار دهد. عقب نشینی های اولیه بازندگان انتخابات در داخل را امروز بخشی از اپوزیسیون در خارج کشور حتی با علم به سابقه چهره های شاخص این جریان و نقش بلامنزاعشان در ساختن عفریته جمهوری اسلامی، دارند جبران می کنند. و این در حالی است که دست راستی ترین بخش های بورژوازی هم فهمیده اند که این سیل اعتراضی صرفاً برای تقلب در نتیجه انتخابات به خیابان نیامده و اصلاح طلبان پشت صحنه و روی صحنه در این حرکت هم دیگر توان سیاسی قابل اتکایی برای تاثیرگذاری بر آن ندارند. آنها از حضور مردم در خیابانها وحشت کرده اند و پرچم اعتراض سبز را از همان بدو نطفه بستن اش به زیر سایه «نظام» کشانند؛ آنها معضل را در ولایت فقیه و تبدیل «جمهوری» به «حکومت» می بینند و انگار نه انگار که سی سال جنایت و سرکوب هم در دوره «جمهوری» وقوع یافته است.

۳. بحران های سیاسی در حکومت اسلامی در طول این سی ساله کم نبوده است اما این اولین باری است که بحران سیاسی به یک بحران عمیق ایدئولوژیک نیز تعمیم یافته است. حتی اگر جمهوری اسلامی علیل و دست و پا شکسته ای کماکان بر سر کار بماند اما با زیر سوال رفتن بلامنزاع نقش ولایت و روحانیون بطور قطع هویت ایدئولوژیک و مشروعیت فرازمینی اش تماماً خدشه دار شده است. سنت اسلامی دیگر از این پس برای حضور موثر در سیاست ناچارست یا از این پایه هویتی اش فاصله بگیرد و باز هم ضعیف تر و نامسجم تر شود و یا بضرر نهادهای سرکوبگرش برای تداوم حاکمیت حکومت اسلام جامعه را به بن بست بکشاند. حالت اول شرایط پیشبرد یک مبارزه همه جانبه علیه جمهوری اسلامی را تسهیل می کند و حالت دوم با اینکه خطر سرکوبهای گسترده در آن بسیار برجسته می شود اما راه دیگری جز مبارزه باقی نمی گذارد. مستقل از اینکه کدام حالت در آینده نزدیک سیمای سیاسی ایران را تعریف کند برای اکثریت مردم، تضمین یک آتیه بهتر در گرو پیشبرد یک مبارزه هدمند است. در میان کسانی که به سبز و امواجش هم توهمی ندارند گفته می شود که آلترناتیوی نیست تا بتواند به این اعتراضات گسترده شکل موثر بدهد. این تبیین درست است اگرسیاست را فقط امر سیاستمداران، و یا صرفاً مشغله احزاب مشروع و نامشروع بدانیم و نه راهی و ابزاری در دست توده های میلیونی مردم برای تغییر وضعیت شان. در این رویکرد فراموش می شود که صرفنظر از اینکه در جایجایی احتمالی قدرت چه کسانی بر مصدر امور بنشینند این نیروی حاضر در صحنه، میزان آگاهی آن به خواستههایش، و اصرار و پافشاری اش بر تامین مطالبات سازنده اقتصادی و اجتماعی است که حد و مرز آلترناتیوهای سیاسی آتی را تعیین می کند. در نمونه انقلاب ۵۷ حضور اعتراضات میلیونی به چنین توقعات و انتظاراتی تجهیز نشد و «مرگ بر شاه» و «شاه باید برود» نتیجه چندانی نداشت غیر از اینکه شاه رفت، زندانی های حکومتش آزاد شدند تا بعد زندانی همین حکومت شوند، و

تکونین مناسبات سرمایه داری بزور سرکوب گسترده برگ سیاه دیگری شد در تاریخ ایران. تنها راه تضمین آینده ای بهتر با حرکت از موقعیت امروز جنبش های اعتراضی در ایران، بالا نگهداشتن سطح انتظارات آنها، طرح مطالبات گسترده شان، و واقف بودن به ضرورت حضور متشکل و گسترده کارگران و مردم زحمتکش است. تامین چنین شرایطی در عین حال نیازمند طرح صریح این سوال جدلی است که چه کسی قرار است چنین نقشی را داشته باشد؟ چه کسی قرار است ناجی باشد؟ چه کسی قرار است راه فرا رفتن از این وضعیت را نشان دهد؟

تغییری که منفعت اکثریت مردم را در خود مستتر داشته باشد کار آلترناتیوهای نیست که از قدرت مردم بیش از رژیم حاکم می هراسند؛ کار آلترناتیوهای نیست که مردم را برای حضور در صحنه و جان دادن می خواهند تا راه چانه زنی شان در بالا تامین و تضمین شود. جامعه ایران محتاج تغییرات بنیادی است. پرچم اصلاح طلبی که پیش از این در اوج قدرتش ناتوانی خود را در تحقق این تغییرات حتی برای صفوف طبقه حاکم نشان داده بود امروز در بن بست کامل قرار گرفته است. معلوم شد که توسعه سیاسی در کشوری که تداوم نظم سرمایه دارانه اش به تحمیل شدیدترین و شاق ترین شرایط زندگی به طبقه کارگر منوط است جز پرچمی برای سامان یابی دوره ای خود طبقات حاکم نیست. معلوم شد که اگر این توسعه سیاسی بنا بود راه خصوصی سازی ها را بعنوان راهی برای گریز از بحران سرمایه داری ایران هموار کند از قضا این نه اصلاح طلبان پرچمدار توسعه سیاسی بلکه خود دولت احمدی نژاد بود که بیش از هر زمان دیگری در ایران روند خصوصی سازی ها را متحقق کرد. برجسته کردن نقش سپاه پاسداران در پیشبرد این امر و خصوصی سازی را «خودی سازی» قلمداد کردن، هر چند اشاره به واقعیتی در تحولات درونی صفوف بورژوازی ایران دارد اما نقش ناگزیر چنین تحولی را در فعل و انفعالات حیات بورژوازی ایران نمی بیند. هر آزادی سیاسی و هر رفرفرم اقتصادی ناشی از جدال جناح های حکومت را باید معتنم شمرد و دیگر از دستش نداد اما راه تامین و پایدار کردن استاندارد دیگری برای زندگی میلیونها مردمی که امروز از بی حقوقی و بی تامينی بترنگ آمده اند اتکا به نیروی خود، کم نخواستن، صراحت و شفافیت در مطالباتی که جز به جز زندگی مردم را متحول می کند و در عین حال ماندن و پاس داشتن آن است. مصداق آن گفته مشهور که «ناجی ای نیست، نه شه نه خدا» برای ایران آزمون پس داده است. شه را که دیدیم، و ناجی در هیات نماینده خدا را هم در سیهاترین رنگش دیدیم. سبز با پس زمینه سیاه ... چه می تواند بکند؟

با همه این تفصیلات شکل گرفتن هر آلترناتیوی در گیر و دار این مجادلات باعلا درجه به طبقه کارگر و اکثریت مردم جامعه مربوط است. نیروی اعتراضی به خیابان آمده خود پاره ای از تن طبقه کارگر ایران است. اما آنچه نقش تعیین کننده این طبقه را معنا می بخشد نه حضور آحاد آن در این مبارزات و حمایت های معنوی اش از آن، بلکه نقش تعیین کننده اش با مطالبات و خواست هایی است که قدرت عظیم اعتراضات موجود را پشتوانه تحولی عمیق و همه جانبه در عرصه اقتصاد، حقوق اجتماعی و سیاسی مردم کند. این موثرترین فاکتور است در آتیه تحولات سیاسی در ایران و شکل گیری آلترناتیوهای حکومتی. بحث صرفاً این نیست که اگر طبقه کارگر با حضوری متشکل و گسترده در این مبارزات ظاهر نشود این اعتراضات بجایی نخواهد رسید. بحث این است که برای طبقه کارگر و اکثریت مردم جامعه اکنون دیگرتنها دخیل شدن موثر در این مبارزات و تعمیق و گسترش آن است که می تواند تغییر توازن قوا در جامعه را بی برگشت کند و راه تحمیل شرایطی بس فلاکت بارتر و جهنمی تر را ببندد.

دو شعر

خلاً

هیچ چیز نبود در آن میانه

هیچ چیز

جز غبار

بر بلندای خاکریز اندوه

جز جسد کوچک شده ی دختر،

بیلچه ای در دستان مرد،

و نگاه مات زن

و کلامی خاموش بر لبان او

که گفته نمی شد.

نه، هیچ چیز نبود

...

منصوره ع

۸/۵/۱۳۸۸

قلم

در لحظه های نا استواری

بر اقتدار اندوه خویش فائق آمدم:

زمانه ی گریستن نیست

زمانه ی مویه کردن نیست.

بر پا خیز

ای خفته

بر پا خیز

قلمت را از رو ببند

قلمت را سلاحی

بر قلب تیره ی نامردمی

بر اندام هیولای پلیدی

بر فرق سیاهی.

قلمت را

چراغی فراراه ظلم ستیزان

لواپی در دست آزاد مردان

لوحی بر مرور رخ داده ها

بر بلندای ارگ شهر

بیاویز

...

منصوره ع

۳۰/۳/۱۳۸۸